

دوفصلنامه علمی ترویجی سلفی پژوهی، سال چهارم ♦ شماره ۷ ♦ بهار و تابستان ۱۳۹۷
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۱۱ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۱۲/۱۸ ♦ صفحات: ۴۳-۶۲

تکفیر در بین علمای شیعه، تهمت یا حقیقت؟!

محمد علی جابری*

احمد عابدی**

چکیده

در همان دهه‌های نخستین عمر اسلام، جریان تکفیر متولد شد. خوارج اولین جریان سازمان‌یافته بودند که مخالفان خود را تکفیر کردند. با وجود عمر طولانی این پدیده، کمتر زمانی شیعه، مذهبی تکفیری معرفی شده است؛ ولی در سده اخیر بسیاری برای تکفیری جلوه دادن شیعه کوشیده‌اند؛ از جمله آقای عبدالملک الشافعی در کتاب الفکر التکفیری عند الشیعه حقیقة أم افتراء بسیاری از عالمان شیعه را تکفیری معرفی کرده است.

این پژوهش برای خنثی‌سازی این اتهام علیه شیعه و نقش تخریبی آن در وحدت امت اسلام صورت گرفته است. در این پژوهش با روش توصیفی _ تحلیلی نشان داده شده که تمام عالمان شیعه، اهل سنت را مسلمان می‌دانند. عالمان شیعه تنها ناصبیان و معاندان را از دایره اسلام بیرون دانسته و اگر بر غیر از این دو گروه اطلاق کفر کرده‌اند، مرادشان کفر در مقابل ایمان بوده است. **کلیدواژه‌ها:** اسلام، ایمان، تکفیر، ناصبی، اهل سنت.

* دانشجوی دکتری کلام اسلامی دانشگاه قم.

** استاد حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه قم.

مقدمه

اتهام‌زنندگان شیعه به تکفیر، برای اثبات مدعای خود به هر دست‌آویزی چنگ می‌زنند. گاهی با استناد به روایاتی اندک و ضعیف و گاهی با چند نقل قول مخدوش از اندیشمندان شیعه، مدعای خود را اثبات شده می‌پندارند. برخی از مؤلفان اهل سنت مانند موسی جارالله، عبدالرحمن الدمشقی، عبدالملک الشافعی و... در عصر ما برای اثبات اتهام تکفیری بودن شیعه فراوان کوشیده‌اند. در این میان، آقای عبدالملک الشافعی در کتاب *الفکر التکفیری عند الشیعة حقيقة أم افتراء* به‌نحو گسترده‌تر این بحث را مطرح کرده است.

ایشان در کتاب خود پس از نقل برخی روایات، با تمسک به برخی از آرای اندیشمندان شیعه، تشیع را مذهبی تکفیری معرفی کرده است. ایشان در استنادات خود، گاه دچار تقطیع می‌شود و معمولاً به بحث عام و خاص و یا اجمال و تفصیل موجود در روایات و کلام عالمان شیعه توجه نمی‌کند؛ البته تلاش ایشان خالی از شیطنت نیست؛ برای مثال، کلامی را که آیت‌الله خویی در مقام نقد آن بوده‌اند را به‌جای نظر ایشان مطرح می‌کنند.^۱

مرحوم شرف‌الدین در کتاب *اجوبة موسی جارالله*، محمد علی حسن در کتاب *صواعق السماء علی کتاب الفكر التکفیری عند الشیعة حقيقة أم افتراء* و دیگر اندیشمندان پاسخ‌هایی به این اتهام ارائه کرده‌اند؛ ولی هنوز به‌صورت مستقل و روش‌مند به‌رفع اتهام از علمای شیعه اقدام نشده است. از آنجا که علما، پیش‌قراولان عرصه فکر و اندیشه هستند و اعتقاد و نظر آنان به‌نوعی نماد اعتقاد جامعه است، در صورت پذیرش و پاسخ ندادن به شبهه موجود، شیعه مذهبی تکفیری معرفی خواهد شد.

این امر بر مکتب تشیع تأثیر منفی خواهد گذاشت و همچنین زندگی شهروندان شیعی ساکن در میان اهل سنت را مشکل می‌سازد. از دیگر تأثیرات سوء نپرداختن به این مسئله، آسیب دیدن مسئله وحدت بین مذاهب اسلامی است که این امر، در نهایت به‌کام استکبار خواهد بود.

۱. شافعی، عبدالملک، *الفکر التکفیری*، ص ۳۰.

آقای شافعی از دو جنبه، عالمان شیعه را به تکفیر متهم می‌کند: اول اینکه، علمای شیعه امامت را جزء اصول دین می‌دانند و نتیجه طبیعی چنین عقیده‌ای تکفیر است. دوم اینکه، تصریحات علمای شیعه دال بر تکفیری بودنشان است. در این مقاله ابتدا به بررسی ادعای اول پرداخته و سپس به تحلیل و بررسی آرای چند نفر از عالمان شاخص مورد اتهام می‌پردازیم، تا نشان دهیم که برخلاف تصور آقای شافعی، عالمان بزرگ شیعه هیچ‌گاه اهل سنت را تکفیر نکرده و نمی‌کنند.

امامت جزء اصول دین یا اصول مذهب؟!۱

به گمان شافعی، راز تکفیری بودن شیعه (پیش از دلالت روایات یا تقریرات علما)، در اصول آن نهفته است. به عقیده ایشان، شیعه امامت را در کنار توحید، نبوت و معاد، جزء اصول دین دانسته و حتی از نبوت نیز برایش بیشتر اهمیت قائل است و همین موضوع، شیعه را به تکفیر سایر فرق کشانده است. از نظر ایشان، همین مطلب برای پی بردن به تکفیری بودن شیعه کافی است؛ حتی اگر هیچ دلیلی از روایات یا تصریح علما وجود نداشته باشد.^۱

ایشان در ادامه با استناد به کلام برخی بزرگان مانند امام خمینی، علامه شرف‌الدین، مرحوم مظفر و آیت‌الله مکارم می‌کوشد، اصل بودن امامت نزد شیعه را اثبات کند و نتیجه بگیرد که منطقاً، مخالفان امامت از منظر شیعه کافر هستند. غافل از اینکه بزرگانی مانند امام خمینی، آیت‌الله مکارم، آیت‌الله سبحانی و... تنها در مقام تفهیم این مطلب بوده‌اند که امامت مسئله‌ای از فروع دین نیست؛ نه اینکه در عرض توحید و نبوت و معاد، اصلی از اصول دین باشد. برای مثال آیت‌الله مکارم می‌نویسد:

ولی با این حال این سخن به آن معنی نیست که امامیه مخالفان خود را در امامت کافر بدانند؛ بلکه آنها تمام فرق مسلمین را مسلمان می‌شمرند و مانند یک برادر اسلامی به آنها نگاه می‌کنند؛ هرچند عقیده آنها را در مسئله امامت نمی‌پذیرند؛ بنابراین گاهی اصول پنج‌گانه دین را به دو بخش تقسیم کرده و سه اصل نخستین، یعنی اعتقاد به خدا، و پیامبر اسلام ﷺ، و معاد را، اصول دین، و اعتقاد به امامت امامان و مسئله عدل الهی را اصول مذهب می‌دانند.^۲

۱. همان، ص ۴۷.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، ص ۲۵۹.

امام خمینی نیز پس از نقل روایاتی دال بر اسلام اهل سنت چنین می گویند: «فالإمامة من أصول المذهب لا الدين»؛ امامت جزء اصول مذهب است نه اصول دین؛^۱ البته نه تنها امام خمینی، بلکه اکثریت قریب به اتفاق عالمان شیعه امامت را جزء اصول دین نمی دانند که از باب نمونه به تعدادی از آنان اشاره می شود: علامه حلی،^۲ شهید ثانی،^۳ مرحوم استرآبادی،^۴ ملا صالح مازندرانی،^۵ میرزای قمی،^۶ آیت الله بهبهانی،^۷ آیت الله کاشف الغطاء،^۸ علامه امینی،^۹ آیت الله میرزا هاشم آملی،^{۱۰} آیت الله خویی،^{۱۱} آیت الله میرزا جواد تبریزی،^{۱۲} امام خامنه ای،^{۱۳} و...

البته اندکی از عالمان شیعی مانند سید مرتضی، مرحوم بحرانی^{۱۴} و... امامت را جزء اصول دین دانسته و هر کس را که از روی علم و عناد با آن مخالفت کند، کافر دانسته اند؛ اما همین قائلان به اصل بودن امامت، مستضعفان را از دایره کفار خارج دانسته اند.

جایگاه امامت نزد اهل سنت

فارغ از پاسخ حلی که به مسئله ارائه شد، از باب نقضی هم می توان به خصم پاسخ داد. اگر برخی عالمان شیعه امامت را جزء اصول و ارکان دین دانسته اند، در اهل سنت نیز

۱. خمینی، روح الله، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۲۳.
۲. حلی، حسن بن یوسف، منتهی المطلب، ج ۱۵، ص ۱۷۰.
۳. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، حقائق الایمان، ص ۱۴۹.
۴. استرآبادی، محمد جعفر، البراهین القاطعه، ج ۱، ص ۴۳.
۵. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی، ج ۱۱، ص ۲۸۹.
۶. شفتی، اسدالله، الامامه، ص ۷۵.
۷. بهبهانی، محمد علی، مقام الفضل، ج ۱، ص ۳۸.
۸. کاشف الغطاء، احمد، سفينة النجاة، ج ۱، ص ۵.
۹. امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۳، ص ۲۱۶.
۱۰. آملی، هاشم، المعالم الماثورة، ج ۲، ص ۶۰.
۱۱. خویی، ابوالقاسم، التنقيح في شرح العروة الوثقى، ج ۳، ص ۸۴.
۱۲. تبریزی، جواد، صراط النجاة، ج ۹، ص ۱۲.
۱۳. خامنه ای، علی، اجوبة الاستفتائات، ص ۱۴.
۱۴. «مرحوم بحرانی به صورت صریح مستضعفین را از دایره کفار خارج کرده و چنین فرموده اند: المفهوم من الاخبار المستفیضة هو کفر المخالف للغير المستضعف... از اخبار مستفیضة کفر مخالف غیر مستضعف فهمیده می شود...»؛ (بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة، ج ۵، ص ۱۷۷).

برخی همین تعبیر را درباره امامت و خلافت داشته‌اند. بسیاری از علمای اهل سنت نیز امامت را جزء اصول و ارکان دانسته‌اند. ابن عبدالبر، شهاب‌الدین نویری و ابوالحسن خراعی پس از مطرح کردن بحث خلافت ابوبکر تصریح کرده‌اند که خلافت رکنی از ارکان دین است.^۱

قاضی بیضاوی نیز در استدلالی که علیه شیعیان سامان می‌دهد، در گام اول به اصل بودن مسئله امامت اعتراف کرده و در مرحله دوم، با تکیه بر همین مطلب می‌کوشد، شیعه را در مسئله امامت به چالش بکشد: شیعه ادعا کرده، نص بر امامت علی (ع) دلالت دارد؛ ولیکن متواتر نیست؛ همان‌گونه که نصوص در مسئله اقامه و تسمیه و معجزات رسول ﷺ متواتر نیست. در پاسخ می‌گوییم: اقامه و تسمیه برخلاف امامت از فروع است و کفر و بدعتی در مخالفت با آنها به وجود نمی‌آید!^۲

علمای دیگری مانند سبکی،^۳ بدخشی،^۴ فخرالدین جابردی،^۵ شمس‌الدین اصفهانی،^۶ دکتر محمد عبدالنور از اساتید الازهر^۷ و... نیز با تأیید نظر عالمان پیشین، امامت را اصلی از اصول دین دانسته‌اند که مخالفت با آن موجب بدعت و گمراهی می‌شود. جالب‌تر اینکه عبدالقادر بغدادی (از معاصرین سید مرتضی و شیخ طوسی)، پانزده اصل را برشمرده و تصریح می‌کند که جمهور اهل سنت و جماعت، اتفاق نظر دارند که این اصول از ارکان دین هستند و معرفت هر رکن آن، بر هر بالغ عاقلی واجب است. ایشان یازدهمین رکن را شناخت امامت و خلافت و شروط رهبری می‌داند و پس از شمارش اصول پانزده‌گانه می‌گوید: پس این‌ها اصولی هستند که اهل سنت بر رکن بودنش اتفاق نظر دارند و به گمراهی هر کس که در این موارد با آنان مخالفت کند حکم

۱. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۶۹؛ نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهایة الارب، ج ۱۹، ص ۲۵؛ خراعی، علی بن محمد، تخریج الدلالات السمعیة، ص ۴۳.

۲. بیضاوی، عبدالله بن عمر، منهاج الوصول، ص ۷۷-۷۶.

۳. سبکی، تقی‌الدین، الانهاج، ج ۲، ص ۲۹۶.

۴. بدخشی، محمد، مناهج العقول، ج ۲، ص ۲۲۶.

۵. جابردی، احمد، السراج الوهاج، ج ۲، ص ۷۳۰.

۶. اصفهانی، محمود، شرح المنهاج، ج ۲، ص ۵۳۵.

۷. ابوالنور، زهیر محمد، اصول الفقه، ج ۳، ص ۱۰۷.



می‌کنند؛^۱ بنابراین می‌توان گفت، مقصود برخی از عالمان شیعه که کلمه اصل را برای امامت به کار برده‌اند، نظیر همین بزرگان اهل سنت است.

بررسی آرای علما

پس از تبیین نظر اندیشمندان شیعه درباره اصل بودن امامت و جایگاه امامت نزد اهل سنت، در این قسمت به بررسی نظر عالمان شیعه درباره اسلام اهل سنت می‌پردازیم؛ البته به‌خاطر محدودیت، به بررسی دیدگاه چهار نفر از علمای شاخص اکتفا می‌کنیم.

۱. شیخ مفید

شافعی در چندین جای کتاب خود با استناد به کلمات شیخ مفید، وانمود کرده که ایشان تمامی فرق غیر شیعه را از اسلام خارج و کافر می‌شمارد. در اینجا پس از نقل قول شافعی از شیخ مفید، به تحلیل نظر شیخ می‌پردازیم.

مفید در مقنعه چنین گفته است: برای احدی از مؤمنان جایز نیست که مخالف حق (در ولایت) را غسل دهند و بر او نماز گزارند. شیخ طوسی در تهذیب، بعد از نقل عبارت المقنعه گفته است: علت این حکم کافر بودن مخالف اهل حق است؛ پس واجب است که حکم او هم، مانند حکم کفار باشد؛ مگر اینکه با دلیل از حکم کفار خارج گردد.

در جای دیگر هم ادامه همین کلام شیخ مفید را نقل کرده که: اگر از روی ضرورت و تقیه ناچار به نماز بر او شدی، باید در نماز برای او دعا نکرده و لعنتش کنی.^۲

نقد کلام مؤلف درباره شیخ مفید

شافعی به‌گونه‌ای وانمود کرده که گویا شیخ مفید امت اسلامی را به دو گروه اهل حق و مخالف تقسیم کرده و غسل دادن و نماز خواندن بر مخالفان را جایز ندانسته است؛ مگر از روی تقیه و اگر شیعه‌ای مجبور به نماز بر مخالف شد، باید او را لعن کند.

البته تقسیم موهوم و مجعول اشاره شده از آثار شیخ مفید قابل برداشت نیست. ایشان به تبع استادش شیخ صدوق، مخالفان را به دو دسته تقسیم می‌کند. شیخ صدوق به‌صراحت بیان می‌کند که هر مخالفی ناصبی نیست: هر کس با آل محمد بجنگد

۱. اسفراینی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ص ۳۱۰.

۲. همان، ۱۳۵.

بهره‌ای از اسلام ندارد؛ بنابراین، ازدواج با کسی که لعن امیرالمؤمنین علیه السلام، قیام علیه مسلمانان و قتل آنان را روا می‌داند، حرام شده است؛ زیرا مساوی با افکندن خویش در ورطه هلاکت است. جاهلان توهم کرده‌اند که هر مخالفی ناصبی است؛ در حالی که چنین نیست.^۱

شیخ مفید در باب ذبائح و اطعمه، ابتدا ذبائح صنف‌های مختلف کفار اعم از مشرکین، یهود، نصاری و صابئین را حرام دانسته؛ سپس با الگوگیری از شیخ صدوق، مخالفان را به دو گروه تقسیم و تنها یک قسم را ملحق به کفار می‌کند و فتوا به حریت ذبیحه گروه دیگر از مخالفان می‌دهد. ایشان ذبیحه کافر را حلال نمی‌داند؛ ولی ذبیحه مخالفانی را که مودت اهل بیت را دارند حلال می‌داند و این نیست مگر به خاطر مسلمان دانستن آنان. ایشان ناصبیان^۲ در حق آل محمد را به دو قسم تقسیم کرده است.

گروهی ذبیحه‌شان حلال و گروه دیگر حرام است؛ ذبیحه معتقدان به مودت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان نیک آن حضرت حلال است؛ اگرچه اینان نسبت به بسیاری از حقوق اهل بیت جاهل‌اند؛ اما ذبیحه خوارج و کسانی که در عدوات با امیرالمؤمنین علیه السلام و عترت او شبیه آنان عمل کرده‌اند حرام است؛ چراکه به خاطر این دشمنی، به کفاری که ما در مقام تحریم ذبیحه نام بردیم ملحق می‌شوند؛ اگرچه معتقد به وجوب تسمیه به هنگام ذبح هستند؛ چراکه آنان به خاطر عنادشان با اولیای الهی و حلال شمردن حرام‌های الهی، در حکم مرتدین از اسلام می‌باشند.^۳

شیخ، مخالفان را به دو گروه تقسیم کرده و با استناد به عناد با اولیای الهی و حلال شمردن حرام‌های الهی از سوی یک گروه، آنان را به کفار ملحق کرد. شیخ مفید تنها ناصبی به معنای خاص را به کافر ملحق دانسته و سایر معتقدان به خلافت خلفا را مسلمان دانسته‌اند. شاهد بر این مدعا اینکه ایشان در باب نکاح به وضوح میان ناصبی و مستضعف تفاوت قائل شده‌اند و حکم به اسلام غیر ناصبی کرده و گفته‌اند: ازدواج با زن ناصبی که آشکارا با آل رسول دشمنی می‌کند حرام است... و ازدواج با زن

۱. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۸.

۲. ناصبی در کلام ایشان به معنای مخالف در کلام دیگر عالمان شیعه است؛ به دلیل اینکه ایشان ناصبیان را به دو گروه موالیان اهل بیت و ناصبیان به معنای اخص تقسیم می‌کند.

۳. مفید، محمد بن محمد، المقنعة، ص ۵۷۹.

مستضعف مسلمان (هرچند حق را نشناسد)، جایز است؛ چراکه تنها عناد است که شخص را از اسلام بیرون می برد.^۱

این تفاوت بین ناصبی و مستضعف، در بحث نماز بر مخالف هم، به خوبی از سوی شیخ تبیین شده است.

و اگر میت مستضعف باشد در تکبیر چهارم بگو: «اللهم فَأَغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»؛^۲ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کنند بیا مرز، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار... و اگر میت ناصبی بود، پس از روی تقيه بر او نماز بخوان و بعد از تکبیر چهارم بگو: عبد تو فرزندی عبد تو، ما از او جز شر سراغ نداریم، او را در میان بندگان و سرزمین هایت خوار کن و او را با شدیدترین آتش عذاب نما. خدایا او ولایت دشمنان تو را پذیرفته و نسبت به اهل بیت نبی تو بغض داشت؛ پس قبرش را پر از آتش کن! از روبرویش، از سمت راست و چپش آتش بر او بفرست و مارها و عقرب ها را بر او مسلط نما!^۳

در مورد نماز بر مستضعف، شیخ هیچ سخنی از تقيه به میان نمی آورد و از نمازگزار شیعی می خواهد برای برادر یا خواهر سنی خود طلب مغفرت و نجات از جهنم کند. نسبت به ناصبی است که ایشان نماز را بر او جایز نمی داند و اگر هم به خاطر تقيه کسی مجبور شد بر ناصبی نماز بخواند، باید بر او لعن و نفرین کند. ناصبی هم از نظر ایشان کسی است که دشمنی با اولیای خدا داشته باشد و حلال الهی را حرام بشمارد و گمان نمی رود که احدی از اهل سنت بر چنین کسی نفرین نفرستند؛ آنهایی که خداوند درباره شان فرمود: آنها که خدا و پیامبرش ﷺ را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است.^۴

۲. علامه مجلسی

شافعی با چند استناد ناقص، علامه مجلسی را نیز متهم به تکفیر همه اهل سنت کرده

۱. همان، ۵۰۱-۵۰۰.

۲. سوره غافر، آیه ۷.

۳. مفید، محمد بن محمد، المقنعه، ص ۲۲۹.

۴. سوره احزاب، آیه ۵۷.

است. برای نمونه:

و قال خاتمة محدثيهم المجلسي: والأخبار الواردة في ذلك أكثر من أن يمكن جمعه في باب أو كتاب، و قال: والأحاديث الدالة على خلودهم متواترة أو قريية منها؛ و خاتم محدثان آنان، مجلسي گفته است: روایات وارده در این مورد بیشتر از آنی است که جمع آن در یک باب یا کتاب امکان داشته باشد. او گفته است: و احادیث دال بر خلود آنان متواتر یا نزدیک به متواتر است.^۱

شافعی در این نقل مجمل، حتی مشارالیه «ذلک» را در عبارت «الأخبار الواردة في ذلك» مشخص نکرده است. از آنجا که ایشان برای اثبات تکفیر سایر فرق مسلمین از سوی شیعه به این عبارت استناد کرده‌اند، مشارالیه ذلک در این نقل قول باید «تکفیر مسلمانان» باشد؛ در حالی که «ذلک» به جهنمی بودن کسانی که با علی عليه السلام به جنگ پرداختند، یا از روی علم امامت ایشان را انکار کردند، اشاره دارد. مرحوم مجلسی چند صفحه قبل از بیان این مطلب، اهل سنت را به دو دسته تقسیم کرده و مستضعفین را جزء «مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» دانستند:

مقتضای جمع بین آیات و روایات این است که کافری که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد، مخلد در آتش است و در عذاب او تخفیف داده نمی‌شود؛ مگر مستضعف که عقل کامل نداشته باشد؛ یا اینکه حجت بر او تمام نشده باشد؛ به شرط اینکه در بحث و بررسی کوتاهی نکرده باشد. در مورد چنین شخصی احتمال دارد که از «مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» باشد و تحقیق این مطلب در کتاب ایمان و کفر خواهد آمد.

اما مخالفان از غیر شیعه امامیه و سایر فرقه‌های شیعه که امری از ضروریات دین اسلام را انکار نکرده باشند، دو دسته‌اند: یک دسته، متعصبان و معاندان (با اینکه حجت بر آنها تمام شده است)، و اینان در جهنم جاودانه خواهند ماند. گروه دیگر مستضعفان که عبارت‌اند از کسانی که عقل کاملی ندارند؛ مثل زن‌های ناتوان، افراد ساده‌اندیش و امثال این‌ها و کسانی که حجت بر آنها تمام نشده است؛ مثل کسی که در زمان فترت می‌میرد؛ یا اینکه در مکانی است که حجت به او نمی‌رسد: و عده‌ای دیگر کارشان موقوف به فرمان خداست: یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبه آنها را می‌پذیرد؛^۲ پس

۱. شافعی، عبدالملک، الفکر التکفیری، ص ۲۹.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۶.



امید نجات اینان از جهنم وجود دارد.^۱

شافعی درصدد است، علامه مجلسی را متهم به تکفیر تمامی مسلمانان غیر شیعه سازد؛ در حالی که تأمل در همین عبارت علامه، نتایج جالبی به دست ما می دهد.

۱. ایشان حتی در مورد مستضعفان کافر هم قائل به جواز ورود به بهشت است.
۲. ایشان بحث اهل سنت با کفار را یکی نکرد؛ در حالی که اگر ایشان قائل به کفر آنان بود، دیگر دلیلی نبود در دو مقام جداگانه از خلود یا عدم خلود آنان در جهنم بحث کند.

۳. ایشان بین مستضعف و معاند تفکیک کرده و تنها به خلود معاند فتوا داده است.
۱۴. در شمارش اقسام مستضعفان، به کسانی اشاره می کند که از نیروی تعقل کافی برخوردار هستند؛ ولی به هر دلیلی حجت بر آنان تمام نشده است؛ پس نیازی نیست که حتماً مستضعف را به معنای افراد ساده اندیش بگیریم.

۱۵. علامه مجلسی در جای دیگر، بعد از اینکه سه احتمال خلود، خروج از جهنم و رفتن به بهشت، و خروج از جهنم و عدم ورود به بهشت را از علامه حلی، در مورد دافعین نص ولایت علی (علیه السلام) مطرح کردند، می گوید: بله، دو احتمال آخر در حق مستضعفان موجه است.^۲

۳. امام خمینی

از فقیهانی که شافعی، زیاد به کلام ایشان (البته بدون انصاف و امانت در نقل) استناد کرده، امام خمینی است. ایشان هر جا کلامی از عالمان شیعه درباره کفر مخالفان یافته (بدون توجه به اینکه آیا آن عالم در مقام نقد کفر مخالفان است یا اثبات آن)، به آن استناد کرده است؛ برای نمونه، او از امام خمینی نقل می کند:

برای نجاست مخالفان به اموری تمسک شده است؛ از آن جمله، روایات مستفیضی که دلالت بر کفر آنان می کند؛ مانند مؤثقه فضیل بن یسار... و مانند این دو روایت، احادیث فراوانی موجود است.^۳

شافعی به گونه ای وانمود می کند که گویا امام خمینی نیز نجاست اهل سنت را قبول

۱. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۶۳.

۲. همان، ص ۳۶۵.

۳. شافعی، عبدالملک، الفکر التکفیری، ص ۳۱.

دارند؛ در حالی که امام در مقام نقد این مطلب هستند.^۱ امام قبل از بیان مطلب فوق به صراحت هر چه تمام تر، دخالت اعتقاد به ولایت را در تحقق معنای اسلام نفی کرده و این مطلب را از واضحات در مذهب حقه می دانند؛^۲ در ادامه نیز به مرحوم بحرانی به خاطر حکم کردن به کفر و نجاست اهل سنت تاخته و می فرماید: لکن آن کسی که روشش مختل و معیوب است، فریب ظواهر برخی روایات و کلمات اصحاب را خورده و بدون غور در حقیقت آنها، حکم به نجاست و کفر آنان کرده است.^۳

بدون تردید وقتی امام خمینی مرحوم بحرانی را به خاطر حکم به کفر و نجاست مخالفان شملت می کند، دلالت بر این مطلب دارد که خود ایشان آنان را مسلمان می داند.

در ادامه کلمات امام، دلایل و شواهد متعددی بر اسلام مخالفان ارائه شده که عبارت اند از:

۱. استمرار سیره از صدر اسلام تاکنون مبنی بر معاشرت، هم غذا شدن، آمیزش، خوردن ذبائح و نماز خواندن در پوست حیواناتی که به دست مخالفان ذبح شده اند و ترتیب آثار سوق مسلمین بر بازارهای مخالفان؛ بدون اینکه تقیه ای در میان باشد.

۲. ادله ای بر طهارت شان دلالت دارد؛ از جمله نصوص متفرقه ای که در ابواب صید و ذبائح، سوق مسلم و... وجود دارد.

۳. توهم این مطلب که مراد از مسلمان در روایات و فتاوی در این باب، خصوص شیعه دوازده امامی است، از فاحش ترین توهمات است.

۴. مراد از اجماع مسلمین در کتب اصحاب ما، اعم از دو طایفه شیعه و اهل سنت است.

۵. ارتکاز متشرعه، نسل اندر نسل بر اسلام آنان بوده است.

۱. البته از این جهت که نویسنده در صدد اثبات قائل بودن امام خمینی به استفاضه آن اخبار بوده اند، ایرادی بر ایشان نیست؛ ولی برای کسی که ادامه سخن امام خمینی را ندیده باشد، چیزی جز این متصور نیست که ایشان نیز قائل به نجاست اهل سنت می باشند و این چیزی نیست جز خیانت در نقل!

۲. «اما الاعتقاد بالولاية فلا شبهة في عدم اعتباره فيه، و ينبغي أن يعد ذلك من الواضحات لدى كافة الطائفة الحقّة»؛ (خمینی، روح الله، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۱۶).

۳. همان.

۶. انصاف این است که سنخ این روایات که در معارف وارد شده، غیر از سنخ روایاتی است که در فقه وارد شده است و خلط بین این دو مقام، او (مرحوم بحرانی) را به این اشتباه انداخته است. برای همین، صاحب وسائل این روایات را در ابواب نجاسات (در کتاب وسائل الشیعه)، وارد نکرده است؛ زیرا آنها بیگانه از افاده حکم فقهی هستند.

۷. قریب به این روایات، روایات دیگری است که از آنها (به نحو حکومت)، ظاهر می شود که «ان الناس مسلمون»، و اسلام عبارت است از شهادتین؛ در واقع به واسطه شهادتین است که خون ها حرمت می یابد و احکام جاری می شود.

۸. در ماهیت اسلام چیزی جز شهادت به وحدانیت، رسالت و اعتقاد به معاد اخذ نشده و غیر از این موارد، چیزی در ماهیت اسلام معتبر نیست؛ چه اعتقاد به ولایت و چه غیر ولایت؛ پس امامت از اصول مذهب است، نه اصول دین.

۹. عامه مردم از مسلمین، به شهادت جمیع مذاهب مسلمان هستند و انکار این مطلب، انکار امری واضح نزد تمام طبقات مردم است.

۱۰. روایاتی که در مورد کفر مخالفان وارد شده، بدون شک نه مراد از آن کفر حقیقی بوده، و نه آنان را در احکام ظاهری، نازل منزله کافر قرار داده است؛ چراکه علاوه بر مخالفت آن با اخبار مستفیض، بلکه متواتری که برخی از آن گذشت (روایاتی که دلالت بر اسلام مخالفان داشت)، واضح البطلان است.^۱

بسیاری از این نکات ده گانه، به تنهایی دلیل بر این مدعا است که امام خمینی حکم به کفر اهل سنت نمی کند و برخی از نکات نیز در اندازه شاهد کارایی دارند؛ ولی لحاظ هر ده نکته با هم، جای هیچ شکی باقی نمی گذارد که برخلاف القای نویسنده کتاب الفکر التکفیری، امام خمینی، اهل سنت را مسلمان می داند. چگونه امام خمینی را قائل به کفر اهل سنت بدانیم در حالی که ایشان در کتاب فتاوی خود یعنی تحریر الوسیله، فرموده اند: بنابر اصح نماز میت بر هر مسلمانی، هر چند مخالف حق باشد واجب است، و نماز بر تمامی اقسام کافر جایز نیست؛ حتی مرتد و هر کس از منتسبین به

۱. خمینی، روح الله، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۱۹-۳۱۸.

اسلام که حکم به کفرش شده باشد، مثل نواصب و خوارج.^۱

البته ممکن است گفته شود، بالاخره امام خمینی به نحو اجمال کفر مخالفان را پذیرفته و در نهایت، آن را به معنای کفر در مقابل ایمان گرفتند و نفس اطلاق کلمه کافر بر مخالفان، برای برخی سنگین است. در پاسخ باید گفت در روایات شیعه (و حتی روایات اهل سنت)، بر افراد بسیاری اطلاق کافر شده که هیچ فقهی کفر در آن روایات را به معنای فقهی نگرفته است. امام خمینی نیز مخاطب خود را به این حقیقت توجه می‌دهند:

به ازای هر مرتبه از مراتب اسلام و ایمان، مرتبه‌ای از کفر و شرک وجود دارد. به ابواب اصول کافی و غیر آن مراجعه کن؛ مثل باب وجوه کفر و باب وجوه شرک و باب کمترین حد کفر و شرک؛ خواهی دید که کفر و شرک بر غیر امامی، کفران کننده نعمت، ترک کننده اوامر الهی، تارک الصلاة، ترک کننده نماز از روی جحد، ترک کننده عملی که به آن اقرار کرده، کسی که علی علیه السلام را نافرمانی کند، زناکار، شارب الخمر، کسی که بدعتی را تأسیس کرده و بر اساس آن دوست بدارد و بغض داشته باشد، کسی که به گوینده‌ای گوش سپارد که از شیطان می‌گوید، کسی که به هسته بگوید سنگ‌ریزه و به سنگ‌ریزه بگوید هسته و سپس به آن متدین گردد، اطلاق شده است. انصاف این است که سنخ این روایات، معارفی، و غیر از سنخ روایات فقهی است.^۲

نکته دیگر در باب نوع نگاه امام خمینی به غیر شیعیان اینکه، ایشان اکثریت آنان را جاهل قاصر می‌دانند. از نظر ایشان، اکثر کفار (الا اندکی)، جاهلان قاصر بوده و مقصر نیستند.^۳ ایشان سپس، این مطلب را چنین توضیح می‌دهند که عوام آنان، مانند عوام مسلمان اصلاً احتمال حق بودن مذهبی غیر از مذهب خویش را نمی‌دهند و قاطع در پیروی از قطع خویش معذور است و گناه‌کار نیست. در مورد غیر عوام آنان نیز، تلقین‌ها و رشد کردن در محیط کفر، آنان را در عقیده باطل خویش جازم تربیت کرده است؛ به‌گونه‌ای که هر مطلبی برخلاف عقیده‌شان را با عقل‌های آمیخته با خلاف حق رد می‌کنند. ایشان حتی بسیاری از دانشمندان یهودی و مسیحی را نیز معذور می‌دانند؛ زیرا

۱. خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۷۹.

۲. خمینی، روح‌الله، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۲۰.

۳. خمینی، روح‌الله، المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۲۰۰.



آنان نیز مانند عالم مسلمان، حجت و برهان غیر را صحیح نمی دانند؛ زیرا صحت مذهبشان نزد آنان ضروری است.

۴. دیدگاه علمای دیگر درباره اسلام اهل سنت

علمای شیعه هیچ گاه قاطبه اهل سنت را از دایره اسلام بیرون ندانسته و احکام اسلام را بر کسانی که با اهل بیت دشمنی ندارند، جاری کرده اند. تنها ناصبی ها (معمولاً در کنار نواصب، کافر بودن غلات که از منسوبین به شیعه هستند نیز سخن به میان آمده)، هستند که از سوی علمای شیعه خارج از اسلام شمرده شده و اگر هم اختلافی بین علما وجود دارد، در تعیین محدوده ناصبی است؛ برای مثال مرحوم بحرانی به خاطر مشی اخباری گری خود، معنای ناصبی را توسعه داده و البته علمای زیادی با ایشان مخالفت و کلامشان را نقد کرده اند.

اکثریت قریب به اتفاق علمای شیعه معتقدند: انسان با گفتن شهادتین وارد دایره اسلام شده و احکام مسلمان بر او جاری می گردد؛ از جمله ای این علما می توان به شیخ صدوق،^۱ سید مرتضی،^۲ شیخ طوسی،^۳ محقق حلی،^۴ علامه حلی،^۵ فخرالمحققین،^۶ شهید ثانی،^۷ ملا صالح مازندرانی،^۸ علامه مجلسی،^۹ شیخ یوسف بحرانی،^{۱۰} استرآبادی،^{۱۱} میرزای قمی،^{۱۲} صاحب جواهر،^{۱۳} شیخ انصاری،^{۱۴} امام خمینی،^{۱۵} میرزا



۱. صدوق، محمد بن علی، الهدایة، ص ۵۴.
۲. شریف مرتضی، علی، الذخیرة فی علم الکلام، ص ۵۶۹.
۳. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط، ج ۸، ص ۱۷۸.
۴. حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام، ج ۳، ص ۵۳.
۵. حلی، حسن بن یوسف، ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۹۸.
۶. حلی، محمد بن حسن، ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۵۵۰.
۷. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین، حاشیة الارشاد، ج ۳، ص ۴۶۷.
۸. مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی، ج ۸، ص ۷۳.
۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۲۸.
۱۰. بحرانی، یوسف، الأنوار الحیرة، ص ۱۵۰.
۱۱. بهبهانی، محمد علی، مقام الفضل، ج ۱، ص ۴۰۷.
۱۲. قمی، ابوالقاسم، جامع الشتات، ج ۴، ص ۵۳.
۱۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۳، ص ۴۸۴.
۱۴. انصاری، مرتضی، کتاب الطهارة، ج ۵، ص ۳۲۵.
۱۵. خمینی، روح الله، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۶۳۵.

هاشم آملی،^۱ آیت الله خویی،^۲ آیت الله مکارم^۳ و... اشاره کرد.

علاوه بر علمای مذکور، برخی علمای بزرگ دیگر نیز فتوا به اسلام اهل سنت داده‌اند؛ برای مثال عالمانی مانند شیخ مفید،^۴ سلار،^۵ محقق کرکی،^۶ صاحب مفتاح الکرامه،^۷ سید محمد کاظم یزدی،^۸ محمد تقی شوشتری،^۹ آیت الله فاضل لنکرانی^{۱۰} و... در مسئله وقف بر مسلمانان فرموده‌اند: برای کسی است که رو به قبله نماز می‌خواند.

نتیجه

در این مجال و مقال، به‌خوبی مشخص شد که هیچ‌گاه علمای راستین شیعه، مسلمانان دیگر را کافر ندانسته و حکم به جهنمی بودن اکثریت مسلمانان نکرده‌اند؛ به‌طور خلاصه باید گفت که برخلاف القای نویسنده کتاب الفکر التکفیری، شیعه، مابقی مسلمانان را کافر نمی‌شمارد و به حقوق مسلمانی آنان پایبند است. در اینجا باید به‌چند نکته مهم اشاره کرد:

۱. اکثریت عالمان شیعه بین اصول دین و اصول مذهب تفکیک کرده و امامت را از اصول مذهب شمرده‌اند.

۲. از دید اندیشمندان شیعی، عدم اعتقاد به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، شخص را از دایره اسلام خارج نکرده و اگر هم بر مخالفان کافر اطلاق شده، مراد کفر در مقابل ایمان است.

۳. اندیشمندان شیعی زیادی که از سوی نویسنده کتاب الفکر التکفیری متهم به

۱. آملی، هاشم، المعالم الماثورة، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. خویی، ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، ج ۳، ص ۲۳۶.

۳. مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة، ص ۴۰۷.

۴. مفید، محمد بن محمد، المقنعة، ص ۶۵۴.

۵. سلار، حمزه بن عبدالعزيز، المراسم العلویة، ص ۱۹۸.

۶. کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد، ج ۹، ص ۴۰.

۷. عاملی، جواد، مفتاح الکرامه، ج ۲۱، ص ۵۰۲.

۸. یزدی، محمد کاظم، تکملة العروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۹. شوشتری، محمد تقی، النجعة في شرح اللعة، ج ۶، ص ۴۴۷.

۱۰. لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة، ص ۵۵.



تکفیر شده بودند که هیچ‌کدام قائل به کفر اهل سنت نبودند.

۴. شیخ مفید، علامه مجلسی، امام خمینی و... بین ناصبی و مستضعف تفاوت قائل شده و تنها ناصبی را از اسلام خارج می‌دانند.

۵. علمای شیعه معتقدند، دروازه ورود به اسلام شهادتین است و هر کس آن را بگوید، از حقوق مسلمانی در این دنیا برخوردار می‌گردد.

۶. بسیاری از علما مانند امام خمینی، اکثریت مردم را مستضعف دانسته و آنان را در جهل خود معذور می‌داند؛ چراکه شرایط محیطی و تلقینات به آنان اجازه نمی‌دهد، درباره حقانیت غیر مذهب خویش بیندیشند.

منابع

١. ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم، **مجموع الفتاوى**، تحقيق: عبدالرحمن بن محمد، مدينه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ١٤١٦ق.
٢. ابن حجر، احمد بن محمد، **الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة**، تحقيق: عبدالرحمن بن عبدالله التركي و كامل محمد الخراط، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٧ق.
٣. ابن حزم، احمد بن سعيد، **الفصل في الملل والأهواء والنحل**، قاهره: مكتبة الخانجي، بى تا.
٤. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، **الاستيعاب فى معرفة الاصحاب**، بيروت: دارالجيل، ١٤١٢ق.
٥. ابوالنور زهير، محمد، **اصول الفقه**، قاهره: مكتبة الازهرية للتراث، بى تا.
٦. استرآبادى، محمدجعفر، **البراهين القاطعة فى شرح تجريد العقائد الساطعة**، تحقيق: مركز مطالعات و تحقيقات اسلامى، قم: مكتب الاعلام الاسلامى، ١٣٨٢ق.
٧. اسفراينى، عبدالقاهر، **الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية**، بيروت: دارالافاق الجديدة، چاپ دوم، ١٩٧٧م.
٨. اصفهاني، محمود بن عبدالرحمن، **شرح المنهاج للبيضاوى**، تحقيق: عبدالكريم بن على، رياض: مكتبة الرشد، ١٤٢٠ق.
٩. امينى، عبدالحسين، **الغدير**، قم: مركز الغدير، ١٤١٦ق.
١٠. انصارى، مرتضى، **كتاب الطهارة**، قم: كنگره جهانى بزرگداشت شيخ اعظم انصارى، ١٤١٥ق.
١١. آلوسى، محمود، **الأجوبة العراقية على الأسئلة اللاهوتية**، بغداد: مطبعة الحميدية، ١٣٠١ق.
١٢. آملی، هاشم، **المعالم الماثورة**، قم: بى تا، ١٤٠٦ق.
١٣. بحراني، يوسف بن احمد، **الأنوار الحيرية و الأقمار البدرية الأحمديّة**، بى جا: شبكه جهانى آل عصفور، بى تا.
١٤. بحراني، يوسف بن احمد، **الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة**، تحقيق: محمد تقى ايروانى وسيدعبدالرزاق مكرم، قم: دفتر انتشارات اسلامى، چاپ اول، ١٤٠٥ق.
١٥. بخارى، محمد بن اسماعيل، **خلق افعال العباد**، تحقيق: عبدالرحمن عميرة، رياض: دارالمعارف السعودية، بى تا.
١٦. بدخشى، محمد بن حسن، **مناهج العقول**، قاهره: مطبعة محمد على صبيح و أولاده، بى تا.
١٧. بهبهانى، محمد على، **مقام الفضل**، تحقيق: مؤسسه علامه وحيد بهبهانى، قم: مؤسسه علامه وحيد بهبهانى، ١٤٢١ق.
١٨. بيضاوى، عبدالله بن عمر، **منهاج الوصول الى علم الاصول**، تحقيق: مصطفى شيخ مصطفى، دمشق: مؤسسة الرسالة ناشرون، ٢٠٠٦م.



١٩. تبریزی، جواد، صراط النجاة، قم: دارالصدیقة الشهيدة، ١٤٢٧ق.
٢٠. جابردی، احمد بن حسین، السراج الوهاج فی شرح المنهاج، تحقیق: اکرم اوزیقان، ریاض: دارالمعراج الدولية، چاپ دوم، ١٤١٨ق.
٢١. حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، تحقیق: عبدالحسین محمد علی بقال، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ١٤٠٨ق.
٢٢. حلی، حسن بن یوسف، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، تحقیق: فارس حسون، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٠ق.
٢٣. حلی، حسن بن یوسف، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ١٤١٢ق.
٢٤. حلی، محمد بن حسن، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، تحقیق: سیدحسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتیاردی، عبدالحسین بروجردی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ١٣٨٧ق.
٢٥. خامنه‌ای، علی، اجوبة الاستفتاءات، قم: دفتر معظم له، ١٤٢٤ق.
٢٦. خزاعی، علی بن محمد، تخریج الدلالات السمعية علی ما كان فی عهد رسول الله من الحرف والصناعات والعمالات الشرعية، تحقیق: احسان عباس، بیروت: دارالغرب الاسلامی، چاپ دوم، ١٤١٩ق.
٢٧. خمینی، روح الله، المكاسب المحرمة، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ١٤١٥ق.
٢٨. خمینی، روح الله، تحریر الوسیلة، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، بی تا.
٢٩. خمینی، روح الله، کتاب الطهارة، قم: کتابخانه حکمت، ١٣٧٦ق.
٣٠. خویی، ابوالقاسم، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، قم: بی تا، ١٤١٨ق.
٣١. خویی، ابوالقاسم، مصباح الفقاهة، تحقیق: محمد علی توحیدی، بی جا: بی تا، بی تا.
٣٢. سبکی، تقی الدین، سبکی، تاج الدین، الابهاج فی شرح المنهاج، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١٦ق.
٣٣. سلار، حمزه بن عبدالعزيز، المراسم العلویة و الأحكام النبویة فی الفقه الإمامی، تحقیق: محمود بستانی، قم: منشورات الحرمین، ١٤٠٤ق.
٣٤. سمعانی، عبدالکریم، الانساب، تحقیق: عبدالرحمن بن یحیی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ١٣٨٢ق.
٣٥. شافعی عبدالملک، الفکر التکفیری عند الشیعة حقیقة أم افتراء، قاهره: مكتبة الامام البخاری، ١٤٢٧ق.
٣٦. شریف مرتضی، علی، الذخيرة فی علم الکلام، تحقیق: سید احمد حسینی، قم: موسسة النشر

الاسلامى، ١٤١١ق.

٣٧. شفتى، اسدالله، الامامة، تحقيق: سيد مهدي رجايى، اصفهان: مكتب حجة الإسلام شفتى، ١٤١١ق.

٣٨. شوشترى، محمد تقى، النجعة في شرح اللمعة، تهران: كتابفروشى صدوق، ١٤٠٦ق.

٣٩. صدوق، محمد بن على، الهداية فى الاصول و الفروع، قم: موسسه امام هادى عليه السلام، ١٤١٨ق.

٤٠. صدوق، محمد بن على، من لا يحضره الفقيه، تحقيق: على اكبر غفارى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ١٤١٣ق.

٤١. طوسى، محمد بن حسن، المبسوط فى فقه الامامية، تحقيق: سيد محمد كشفى، تهران: المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية، ١٣٨٧ق.

٤٢. عاملى (شهيد ثانى)، زين الدين بن على، حاشية الإرشاد، تحقيق: رضا مختارى، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، ١٤١٤ق.

٤٣. عاملى (شهيد ثانى)، زين الدين بن على، حقائق الإيمان مع رسالتى الاقتصاد و العدالة، تحقيق: سيد مهدي رجايى، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٩ق.

٤٤. عاملى، جواد، مفتاح الكرامة فى شرح قواعد العلامة، تحقيق: محمد باقر خالصى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ١٤١٩ق.

٤٥. كاشف الغطاء، احمد بن على، سفينة النجاة و مشكاة الهدى و مصباح السعادات، نجف اشرف: مؤسسه كاشف الغطاء، ١٤٢٣ق.

٤٦. كركى، على بن حسين، جامع المقاصد فى شرح القواعد، قم: موسسه آل البيت، ١٤١٤ق.

٤٧. لنكرانى، محمد، تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة، قم: مركز فقهى ائمه اطهار، ١٤٢٩ق.

٤٨. مازندراني، محمد صالح، شرح الكافى، تحقيق: ابوالحسن شعرانى، تهران: المكتبة الاسلامية، ١٣٨٢ق.

٤٩. مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، تحقيق: جمعى از محققان، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.

٥٠. مجلسى، محمد باقر، مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، تحقيق: سيد هاشم رسولى، تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٤٠٤ق.

٥١. مفيد، محمد بن محمد، المقنعة، قم: كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.

٥٢. مكارم شيرازى، ناصر، أنوار الفقاهة، قم: مدرسه الإمام على بن أبى طالب عليه السلام، ١٤٢٦ق.

٥٣. مكارم شيرازى، ناصر، يكصد و هشتاد پرسش و پاسخ، تهران: دارالكتب الاسلامية، چاپ



چهارم، ۱۳۸۶ش.

۵۴. مکی، محمد بن علی، قوت القلوب في معاملة المحبوب ووصف طريق المريد إلى مقام

التوحيد، تحقيق: عاصم ابراهيم الكيالي، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۲۶ق.

۵۵. میرزای قمی، ابوالقاسم، جامع الشتات في أجوبة السؤالات، تحقيق: مرتضی رضوی، تهران:

مؤسسة كيهان، ۱۴۱۳ق.

۵۶. نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام، قم: مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت،

۱۴۲۱ق.

۵۷. نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهاية الارب فی فنون الادب، قاهره: دارالكتب و الوثائق القومية،

۱۴۲۳ق.

۵۸. یزدی، محمد کاظم، تکملة العروة الوثقى، تحقيق: سيد محمد حسين طباطبائی، قم: کتابفروشی

داوری، ۱۴۱۴ق.

